

دو فصلنامه ادیان و عرفان تطبیقی
سال سوم، شماره چهارم، بهار و تابستان ۱۳۹۸ (صص ۸۷-۱۰۴)

تحلیل واژه کرامت و جلوه های آن در مهمترین متون عرفانی

قرن پنجم و ششم هجری

محمد رضا حیدری^۱ - امید روستا^۲

چکیده

موضوعات عرفانی و صوفیانه از ابتدای شکل گیری نثر فارسی همراه با موضوعات ادبی و تاریخی مدّ نظر نویسندگان بوده اند. در متون عرفانی، کرامت یکی از مهمترین اصطلاحات و موضوعات مورد توجه صوفیان است که مفاهیم متعددی را در بر می گیرد و یکی از اصول اعتقادی صوفیه و از مبانی اساسی نظریه ولایت محسوب می شود. کرامت از دیدگاه قرآن، موهبتی است که از بین همه عالم تنها به طبقه انسان تعلق دارد و در آثار عرفا قابل ملاحظه است. کرامت از سه دیدگاه شریعت مداری، عرفانی و ظاهر بینانه می تواند مورد بررسی قرار گیرد. آثار عرفانی ارزشمند قرن پنجم و ششم هجری از جمله: اسرار التوحید، رساله قشیریه و تذکره الاولیاء عطار، در بر دارنده ی بخش عمده ای از این نوع کرامات هستند. این تحقیق به منظور تبیین وجوه کرامت در آثار عرفانی و به دلیل کمتر مورد نظر قرار گرفتن توسط محققان، انجام می شود و می خواهد به این پرسش پاسخ دهد که مهمترین دلیل نویسندگان این آثار از گنجاندن نمونه های کرامت در اثرشان چه بوده است؟ در این پژوهش سعی شده مفاهیم واژه کرامت و سیر تاریخی آن بیان گردد و این نکته را نشان دهد که دلیل اصلی کرامات اولیا، همان قانع ساختن پیروان یا سر کوب نمودن منکران این ترفند عرفانی بوده است و از این رهگذر بتوان به تفاوت آن با معجزه پی برد. این تحقیق به شیوه کتابخانه ای و بر اساس تحلیل محتوا و ارزیابی داده ها انجام می شود و برای ارزیابی کارآمدی کرامت، نمونه هایی از آن در این سه کتاب ارزشمند عرفانی ارائه می شوند.

واژه های کلیدی: عرفان، کرامت، معجزه، متون عرفانی پنجم و ششم هجری.

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

^۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور واحد تهران

مقدمه

یکی از مهمترین انواع ادبی در ادبیات فارسی، نوع عرفانی می باشد که از سده های ابتدایی شکل گیری شعر و نثر فارسی همواره آثار ارزشمندی را برای ما به ارمغان آورده است. شاید بتوان قدیمی ترین منبع نثر عرفانی فارسی را طبقات الصوفیه خواجه عبدا... انصاری دانست که هم به لحاظ مفاهیم عرفانی و خود شناسی و هم به لحاظ نوع نثر که یک نثر صوفیانه محسوب می شود، قابل ستایش باشد.

در آثار عرفانی دیگری که پس از این کتاب و عمدتاً به تقلید از همین اثر به زندگی عرفا و شرح حوادث و رویداد های پیرامون آنها پرداخته اند، می توان به اسرار التوحید محمد بن منور، کشف المحجوب هجویری، رساله قشیریه و چند قرن بعدتر به تذکره الاولیای عطار اشاره کرد که همگی یک فصل خود را به کرامات و کارهای اعجاب انگیز صوفیان و اولیا اختصاص داده اند.

کرامت از دیدگاه قرآن، موهبتی است که از بین همه عالم تنها به طبقه انسان تعلق دارد و در آثار عرفا بیشتر در معنای خرق عاداتی مثل: طی الارض کردن، خواندن باطن افراد و ... که توسط اولیای الهی انجام می شود که داشتن آن برای اولیای الهی الزامی نبوده و به همین دلیل برخی از آنها از این موهبت برخوردار می شده اند تا در مواقع لزوم برای رد ادعای منکران آن را بروز دهند.

واژه کرامت به لحاظ ظاهری و لغوی، مفهوم بزرگواری و دوری از فرومایگی را به ذهن القا می کند ولی غالباً در متون عرفانی به معنی کارهای خارق العاده ای به کار می رود که توسط اولیای الهی به اذن خداوند انجام می گیرد؛ چنانکه در مثنوی مولانا می توان نمونه هایی از این بُعد عرفانی را که توسط واصلان به حقیقت انجام می گرفت، مشاهده کرد از جمله آنها: سوزن به دهان گرفتن ماهیان، راه رفتن روی آب و سجاده بر آب افکندن دروایش و انسان های کامل مثل: ابراهیم ادهم، ذوالنون مصری، بایزید بسطامی و... .

در این تحقیق مفاهیم متعدد و سیر شکل گیری واژه کرامت و تفاوت آن با معجزه بیان می شود و سپس برخی کرامات اولیا به عنوان نمونه از کتب مهم عرفانی سده های پنجم و ششم هجری از جمله: اسرارالتوحید، رساله قشیریه و تذکره الاولیای عطار نقل می شوند تا بتوان به دیدگاه فرا طبیعی هر کدام از این عارفان و بزرگان عرصه ی عرفان پی برد.

پیشینه و ضرورت تحقیق

واژه کرامت یک واژه نام آشنا برای هر قشر و طبقه ای محسوب می شود و بی شک اهمیت این واژه از دیدگاه عرفای بزرگ بارها مورد توجه و بررسی قرار گرفته است و درباره کرامت تاکنون مباحث متعددی مطرح شده که از جمله آنها یک مقاله با عنوان « بررسی کرامت و کارکردهای آن در متون صوفیه » توسط سید جلال موسوی در فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی منتشر شده است ولی کاری که به صورت ویژه بخواهد مفاهیم کرامت را بیان کند و جلوه های آن را از دیدگاه سه عارف بزرگ؛ یعنی شیخ ابوسعید ابوالخیر، ابولقاسم قشیری و تذکره الاولیا عطار نشان دهد، پیدا نشد و ضرورت انجام این پژوهش برای روشن ساختن میزان کاربردهای کرامت در متون عرفانی به ویژه درسه کتاب مذکور، نگارندگان را بر آن واداشت که این گام مهم در راستای بازگشایی برای تحقیقات تخصصی تر در این زمینه را بردارند.

روش تحقیق

این تحقیق در ابتدا با بررسی کرامات اولیا در سه کتاب مذکور و استخراج مهمترین نمونه ها برای ارائه به مخاطبان به صورت کتابخانه ای و توصیفی انجام خواهد شد.

مباحث اصلی این تحقیق عبارتند از :

- ۱- معانی لغوی واژه کرامت
- ۲- معانی اصطلاحی و عرفانی واژه کرامت و تفاوت آن با معجزه و استدراک
- ۳- سیر تاریخی واژه کرامت و تفاوت دیدگاه عرفانی این واژه با دیدگاه شریعت مدارانه
- ۴- بررسی کرامات در سه کتاب اسرار التوحید، رساله قشیری و تذکره الاولیا

۱- معانی لغوی واژه کرامت

کرامت در دیدگاه اول به معنی بزرگواری و بزرگ منشی و عظمت معنوی در انجام کارها و روش زندگی است. کرامت همچنین به معانی سخاوت، جوانمردی و بخشندگی هم کاربرد داشته است. خود واژه کرامت از واژه کرم مشتق شده که به معنی "بخشش و عطا" می باشد و کسی را که به چنین صفتی موصوف باشد، کریم

و کرامت مدار می نامند. واژه "کرامت" در متون مختلف و به تناسب موضوع و جایگاه، معانی متعددی را شامل می شود. «در کتاب کلیله و دمنه وقتی در این جمله «مثال داد برابواب تهنیت و کرامت» به کار رفته، معنی بزرگی ورزیدن و جوانمردی نشان دادن است» (نصرالله منشی، ۱۳۸۶:۱۲۹).

« در لغت نامه دهخدا واژه کرامت این معانی را شامل می شود : سخاوت، جوانمردی، نواخت، احسان، بزرگواری، بخشندگی و بزرگواری دانستن کسی » (دهخدا، ۱۳۴۸:۳۲۵). « در فرهنگ آندراج : عطا کردن، بخشیدن » (ناظم الاطباء، ۱۳۶۳:۲۷۰).

« در فرهنگ ناظم الاطباء به معانی سرافرازی، ارجمندی، بزرگواری، رفعت، بزرگی و عزت بکار رفته است » (ناظم الاطباء، ۱۳۶۳:۱۲۸).

در فرهنگ فارسی معین: «کرامت به معنی بزرگی ورزیدن، جوانمرد گردیدن، آمده است. خرق عادت است که به دست ولی انجام یابد، کرامت نامیده می شود در مقابل معجزه که از پیغمبر صادر گردد. ج کرامات» (معین، ۱۳۷۵، ج سوم: ۲۱۴).

جلوه های لغوی واژه کرامت را می توان در اشعار شاعران بزرگ ادب فارسی هم یافت .

«خاقانی :

تاریخ گشته رفتن مهد تو در عرب چون در عجم کرامت تو داستان شده
(خاقانی، ۱۳۹۰:۱۴۲)

« حافظ :

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت روزی تفقدی کن درویش بی نواری
(حافظ، ۱۳۷۵:۲۲۴)

« ناصر خسرو :

نه هر کسی سزاوار باشد به صدر کرامت به فضل است ورتبت به قدر
(ناصر خسرو، ۱۳۸۸:۴۲)

«سعدی :

نیکخواهان ترا تاج کرامت برسر بدسگالان تو باند عقوبت بر پای
(سعدی، ۱۳۱۹:۱۴۲)

«مولوی :

این کرامت را بکردیم آشکار که دهیمت دست اندر وقت کار
(مولوی، ۱۳۶۰:۴۷۸)

در ابیات فوق عمدتاً واژه کرامت به معنی بزرگی، بزرگواری و ارجمندی آمده است.

۲- معانی اصطلاحی و عرفانی واژه کرامت و تفاوت های آن با معجزه

واستدارک

کرامت از دیدگاه قرآنی به معنی گرامی و بزرگ داشتن دیگران است چنانچه در آیه ۷۰ سوره اسراء در باب تکریم انسان چنین آمده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ...» که در اینجا منظور از کرامت بزرگی مقام و منزلت انسان نزد خداوند متعال است و همین باعث شده لقب اشرف مخلوقات به انسان تعلق بگیرد. کرامت از منظر قرآن موهبتی است که در بین مخلوقات تنها به آدمی تعلق دارد و هیچ موجود دیگری به این شرافت وصف نشده است و از اینجا است که واژه کرامت در نقطه مقابل واژه دنائت قرار می گیرد. در واقع آیه ۲۹ سوره حجر که می فرماید: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» نشانه ای از عظمت و ارجمندی انسان در پیشگاه خداوند متعال است.

نکته ی قابل اشاره در اینجا این بوده که معجزه برای پیامبران امری الزامی و در جهت ردّ ادعای دروغ منکران بوده است ولی داشتن کرامت برای اولیای الهی امری الزامی و ضروری نبوده است و به همین دلیل برخی اولیا از این موهبت ارزشمند الهی برخوردار بوده اند.

«در فرهنگ اصطلاحات عرفانی سجادی درباره مفهوم کرامت چنین آمده است: کارهای خارق عادت که از انبیاء و اولیاء صادر می شود. مرحوم همایی می گوید: در کتب صوفیه سخن از کرامت و خرق عادات و کشف شهود و اشراف برضمیر فراوان دیده می شود که گروهی از مردم که با دیدگاه ظاهری در این زمینه قضاوت می کنند، می گویند صدور کرامت و خرق عادت از جانب بشر ممتنع است و این سخنان و کارها را یاوه بی اساس می پندارند در حالیکه اگر به مبانی و اصول این امور آشنا شویم، متوجه می شویم صدور برخی از این کرامات از حدود امور طبیعی خارج نیست و تا حدی منطقی به نظر می رسد» (سجادی، ۱۳۷۹: ۶۵۳).

به نقل از شفیعی کدکنی در کتاب اسرار التوحید در تعریف از اصحاب کرامت چنین آمده است: «صاحبان کرامت یعنی صوفیه، کرامت هر نوع خارق عادت است که از اولیا و مشایخ سرزند چنانکه خارق عادات در انبیا را معجزه می خوانند و کرامت یکی از اصول اعتقادی صوفیه و از مبانی نظریه ولایت است. در بیشتر کتب تصوف،

فصل مشبعی در باب کرامات اولیا وجود دارد که از جمله می توان به کتابهای اللّمع، التّعرف، رسالۀ قشیریه و کشف المحجوب اشاره کرد» (محمد بن منور، ۱۳۷۱: ۴۸۸).
 « در اصطلاح علم کلام کارهای خارق العاده ای که از پیامبران برای اثبات نبوت صادر می گردد، با نام معجزه خوانده می شود و همین گونه کارها اگر از غیر پیامبران سر بزند، کرامت نامیده می شود. بنابراین کرامت اصطلاحی در گفتار متکلمین به علم کلام، همان معجزه ای است که درباره امور خارق العاده غیر پیامبران از اولیای خداوند ظاهر گردد» (مجلسی، ۱۳۰۷، ج ۱۱: ۷۱).

می توان در یک کلام گفت که کرامت ظهور امر خارق العاده از طرف شخصی است که دعوی نبوت نکند. در باره کارهای خارق العاده ای که از انسانها بروز می کند، سه اصطلاح کاربرد دارند که عبارتند از: استدراک، کرامت و معجزه. که بالاترین و با ارزش ترین آنها معجزه و پایین ترین و سطحی ترین آنها استدراک است. می توان گفت معجزه خارق عادتی که از طرف خداوند متعال به نبی می رسد تا بتواند عجز دیگران را به آنها نشان دهد که این خارق عادت از نبی سر می زند چنانکه از مهمترین معجزات پیامبران می توان به معجزۀ جاودانۀ حضرت محمد (ص) یعنی قرآن کریم و معجزۀ شکافته شدن رود نیل توسط حضرت موسی (ع) و معجزه شفیافتن کور مادرزاد یا زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی (ع) اشاره کرد.
 کرامت که از دیدگاه عارفان در مرتبه ای پایین تر از معجزه قرار دارد، توسط اولیا انجام می گیرد؛ اگرچه برخی بزرگان چون مستملی بخاری کرامت را مانند معجزه دلیلی از دلایل نبوت می دانند. در واقع خوراق عاداتی که شامل اشراف بر ضمایر، تسلط بر نیروهای طبیعی، سخن از امور آینده و شگفت آور می باشد، اصطلاحاً کرامت نامیده می شوند و در بیشتر کتب صوفیه از جمله: رساله قشیریه، کشف المحجوب هجویری، کشف الاسرار رشیدالدین میبیدی و ... از مشایخ صوفیه کمابیش کراماتی نقل گردیده است که البته در رأس آنها می توان به اسرار التوحید، رساله قشیریه و تذکره الاولیا اشاره کرد.

هرچند کرامت اولیا نشانه ای از بزرگی و اشراف آنها بر امور دنیوی بوده است ولی از جهتی دیگر می توانسته سبب حجاب افکنی هم باشد. بدین صورت که فرد با کاری که انجام می دهد، خود را در چشم مردم بزرگ پندارد. و با توجّه به اقبال عمومی آنها، دچار غرور شده و از جادّه سلوک و طریقت منحرف شود و دچار شقاوت گردد.

« ابوالقاسم قشیری به نقل از استاد ابوبکر خورک(ره) می گوید: تفاوت میان معجزه و کرامت آن است که انبیا مأمور به اظهار معجزه اند تا این کار دلیلی بر صدق گفتارشان باشد اما بر اولیا پنهان داشتن کرامت واجب است» (قشیری، ۱۳۸۸: ۶۳۵).

« امر خارق العاده ای که به دست ولی خدا برای مبهوت کردن مردم و ضعیف نشان دادن آنها در برابر اراده الهی انجام می شده است، معجزه نامیده می شود» (نیکلسون، ۱۳۸۲: ۲۲۵).

استدراک، عملی است که توسط بشر در جهت جلب منافع مادی و دنیوی سر می زند و دیگران از انجام آن ناتوان باشند. بحث استدراک قابل قیاس با دو مبحث اصیل کرامت و معجزه نمی باشد. تمایز قائل شدن میان معجزه و کرامت هرچند در ابتدا آسان به نظر می رسد ولی در واقع چندان آشکار نیست و تنها وجه تمایز آنها در همین مسأله است که بدانیم معجزه تنها به دست نبی خدا که هم مقام نبوتو هم مقام ولایت را داراست، انجام می گیرد؛ هرچند برخی صوفیان به شباهت اساسی بین معجزه و کرامت اصرار می ورزند ولی همانا هم با وجود آنکه می گویند اولیا شاهدان زنده انبیا اند و تمامی کرامت و خرق عادات آنها از پیامبر سرچشمه می گیرد، دچار شک و تردید می شوند.

پس نمی توان تمایز میان معجزه و کرامت را به خوبی تبیین کرد و از مهمترین صوفیان و اولیایی که کراماتی انجام می داده اند، می توان به ابراهیم ادهم، ذوالنون مصری و رابعه عدویه اشاره کرد که بیشتر متون عرفانی منشور از جمله: رساله قشیری و کشف المحجوب هجویری و منظوم از جمله: حدیقه سنایی و مثنوی مولوی درباره آنها و کراماتشان مطالبی را نقل کرده اند.

۳- سیر تاریخی کرامت و تفاوت دیدگاه عرفانی آن با دیدگاه شریعت

مدارانه

درباره اینکه از چه زمانی کرامت اولیا در جهت قانع سازی اطرافیان در ادب فارسی و به ویژه متون عارفانه و صوفیانه به کار می رفته، نمی توان نظر دقیقی ارائه کرد. صوفیان اوایل؛ یعنی همان صوفیان قرن سوم هجری چندان به مبحث کرامت و حتی معجزه اهمیتی نمی دادند ولی بعد از اینکه پرستش اولیا در سلسله های درویشان و خانقاهی به طرز عجیبی شایع شد، آنها برای مباحث معجزه و کرامت اهمیت بسزایی

قائل شدند و از این دوره به بعد شاهد ظهور و نام بردن از کرامات اولیا در متون عرفانی هستیم. در اینجا سؤالی مطرح می شود که آیا در ابتدای شکل گیری طبقه صوفیه و اولیا که خبری از کرامت نبوده و به تبع آن هیچ کرامتی از جانب اولیا صادر نمی شده است، خللی به شیوه ولایت آنان وارد می گردد یا خیر؟ بر طبق گفتارهای بزرگانی چون قشیری در رساله قشیری فرموده اند که خیر هرگاه ولی نتواند کرامتی را از خوی نشان دهد، آسیبی به مرتبه ولایتش وارد نمی شود.

در شیوه زندگی بزرگان در صدر اسلام شنیدن گفتارهایی که نیروهای خارق العاده؛ یعنی کرامت را امر کم ارزشی می پندارند و این امری معمولی است. «سهل بن عبدا... تستری می گوید: بزرگترین مقامات آن است که خوی بد خویش را به خوی نیک تبدیل کند و در کتاب اللمع ابونصر سراج نمونه های فراوانی است که اولیا خاص از کرامات اکره داشته و به آنان به چشم وسواس می نگرستند.» (نیکلسون، ۱۳۸۲: ۲۲۵)

«بایزید گفته است: در بدایت احوال، خداوند آیات و کراماتی به من نشان می داد ولی من به آیات و کرامات توجهی نداشتم. چون خداوند مرا چنین یافت، راه معرفت خود را بر من نشان داد.» (قشیری، ۱۳۸۸: ۲۹۱)

کرامت از قرن سوم که جای خود را در متون عرفانی باز کرد، در متون عرفانی منظوم و منثور سده های چهارم تا ششم جایگاه ویژه ای در بین شاعران و نویسندگان پیدا می کند. «ولی مسلمان به صدور کرامت از جانب خود اعتقادی ندارد بلکه می گوید: فلان کرامت به من داده شد یا بر من ظاهر شد ولی بسیاری از صوفیان معتقدند ظهور کرامت نه تنها در حالت آگاهی کامل روی نمی دهد، بلکه در حال خلسه و بی خودی؛ یعنی زمانی که ولی کاملاً تحت تصرف الهی است، روی می نماید.» (نیکلسون، ۱۳۸۲: ۲۲۶)

کرامت در دیدگاه یا رویکرد عرفانی خود غالباً به منزله حجابی محسوب می شود که باعث شود ولی به واسطه نشان دادن یک خرقی عادت حالت تواضع قلبی خود را بواسطه تحسین مردم رها کند و دچار نوعی تکبر و بزرگی منشی شود و این عامل حجابی در سلوک عارف یا ولی محسوب می شود و معمولاً عارف یا ولی محسوب می شود که باعث شود ولی بواسطه نشان دادن یک خرقی عادت حالت تواضع قلبی خود را بواسطه تحسین مردم رها کردند و دچار نوعی تکبر و بزرگ منشی شود و این عامل حجابی در سلوک عارف یا ولی محسوب می شود و معمولاً عارف را از آن برحذر داشته اند. کرامت از رویکرد شریعت مدارانه می خواهد چالش بین شریعت و طریقت که در

طول تاریخ تصوف برقرار بوده را مطرح می کند و به نوعی با معجزه خود را هماهنگ کند و از این دیدگاه باید کارکرد کرامت را مثل کارکرد معجزه امری در تأیید رسالت دانست؛ چنانکه ماجرای به دار کشیده شدن حلاج نمونه ای از رویکرد شریعت مدارانه در قبال انا الحق گفتن وی است که اوج تقابل بین شریعت و طریقت را نشان می دهد یا ابراهیم ادهم نمی توانست آن کرامت که ماهیان از قعر دریا هر کدام یک سوزن طلائی دردهان داشتند و برای اثبات حقانیت سخن وی این کار را انجام دادند تا مهر تاییدی بر گفتار و کردار عارف فوق الذکر بنهند. پس می توان گفت در کراماتی از قبیل راه رفتن بر روی آب، پرواز در آسمان (با وسیله یا بدون آن)، فرو باراندن باران، حضور در مکان های مختلف در یک لحظه، شفای بیماران به دم، زنده کردن مردگان، خاک را به احجار کریمه بدل ساختن، اندیشه افراد را خواندن، آگاهی دادن از حوادث آینده که بیشتر اختصاص به روزگار حضرت یوسف (ع) دارد، در این موارد می توان گفت رویکرد شریعت مدارانه بر رویکرد عرفانی کرامت برتری دارد.

۴- بررسی کرامات در سه کتاب اسرار التوحید، رساله قشیری و تذکره

الاولیا

کرامات؛ یعنی همان خرق عاداتی که اولیای الهی و عرفا در طول زندگی خود بروز داده اند، در سه اثر فوق الذکر می تواند جنبه هایی از شباهت را بین آنها مشاهده کرد و به شیوه نگرش نسبتاً یکسان آنها پی برد. ذکر این نکته در اینجا ضروری است که منکران کرامت وقتی آن را با معجزات پیامبران بزرگ ما مقایسه می کنند، یک ایراد اساسی بدان گرفته اند که آن هم لازم نبودن کرامت برای اولیاست در حالیکه انجام دادن عمل خارق العاده برای پیامبر ضروری است زیرا آنها برای قانع ساختن قشر وسیعی از پیروان خود و اینکه در صورت انجام ندادن بیم تباهی در دین آنان می رود، باید کارخارق العاده مثل معجزه حضرت عیسی در پراکندن اجزای بدن یک پرنده در چهار سوی و بدان پیوستن آنها به امر خداوند را انجام دهند تا پیروان آن حضرت به رستخیز ایمان آورند و یک باز بینی عمیق در اعمال و رفتار شان داشته باشند تا به سعادت ابدی نایل شوند. البته برخی اعتقاد دارند کرامت تنها در عصر پیامبر ممکن است و در غیر روزگار پیامبر آن را مطرود و ناروا می پندارند. اینک به ذکر برخی نمونه کرامات در سه اثر فوق خواهیم پرداخت.

الف- نمونه های کرامات در کتاب اسرار التوحید

- ۱- ابوذر از اصحاب پیامبر یک روز از جانب پیامبر به نزد حضرت علی (ع) رفت تا وی را فرا بخواند. وقتی ابوذر به سرای علی (ع) رفت کسی را نیافت و کسی جوابی نداد. تا اینکه آسیابی را دید که بدون دخالت کسی در حال چرخیدن است. پس این ماجرا را برای پیامبر تعریف کرد و ایشان فرمودند آنها فرشتگان هستند در زمین می گردند و خداوند آنها را برای آل پیامبر وامت وی گماشته است.
- ۲- روزی استاد و شیخ ابوسعید ابی الخیر در اثنای سخن در نیشابور کلمه ای گفت که مردم آن را فهم نکردند. خواجه ابوالحسن ناصحی به فقیه نزدیکش این قضیه را گفت در حالیکه از شیخ دور بودند. درحال شیخ روی به آنها می کند و ضمیر آنها را می خواند که مطلب ردّ و بدل شده بین آنها را در یافته است.
- ۳- روزی شیخ به غلامش فرمود برای مجلس استاد بوبکر مقداری کاک و مقدار زیادی منقay هریوه فراهم کند از چهار سوی کرمانیان. وقتی غلام در ابتدا کاکها را می بیند و بوی خوش آنها را حس می کند می گوید کاش وقتی به خانه برسم از آنها بیاورند تا روزه ام را بگشایم و همچنین منقay هریوه را بیاورند تا بخورد. تا اینکه شیخ از اندیشه و ضمیر غلام آگاه می شود و پیش از رسیدن غلام از جامع به خانه آنها را برایش فراهم می سازد.
- ۴- درنیشابور زنی زاهد بود که خاندانی محتشم داشت. روزی کنیز وی به نیشابور بود و در مجلس شیخ حاضر گشت. شیخ در مجلس سخنانی گفت که دایه آنها را برای آن زن زاهد تعریف کرد و سپس زن زاهد از آن سخنان خشمگین شد و به کنیز گفت دهانش را آب بکشد. ناگاه چشم دردی بر زن زاهد وارد شد که علاج آن حتی پزشکان هم نتوانستند. در خواب دید شیخ را سپس هزار درم در کیسه ای نهاد و به کنیز گفت آنها را نزد شیخ ببرد. وقتی کنیز به درگاه شیخ راه یافت. شیخ خلالی بدو داد و گفت آن را با آب ترکیب کرده و بدان زن زاهد صورت خود را شستشو دهد. زن زاهد چنین کرد و با این کرامت شیخ چشمش بهبود یافت و مقتدای شیخ بزرگ گردید.
- ۵- به نقل از خواجه نظام الملک طوسی اینکه روزی با جمعی از جوانان کوی حاضر بودند تا اینکه ابوسعید از آنجا عبور می کردند. وقتی به نزدیکی آنها رسید، به

جمع اشاره کرد که هر که می خواهد خواجه جهان را ببیند این جوان است و نظام الملک و دوستان در هم نگاه می کردند تا به چه کسی اشارت می کند . حالا که چهل سال از آن ماجرا می گذرد ، متوجه شده اند که منظور نظام الملک بوده است .

۶- «روزی شیخ در نیشابور مجلس داشت و علوی در مجلس حاضر بود. ناگاه این مسأله بردل علوی گذر کرد که نسبت ما داریم و عزت و دولت اینجاست. شیخ روی به علوی کرد و گفت از این بهتر باید باشد؟ شیخ که باطن علوی را خوانده بود روی به قوم کرد و گفت او می گوید نسبت اینجاست و دولت آنجا . محمد آنچه یافت از نسبت نیافت از نسبت یافت زیرا بوجهل هم از آن نسبت بود . ما به نسب قناعت نکردیم و به نسب پرداختیم تا به آنچه می خواستیم، رسیدیم» (ابو سعید ابی الخیر ۱۳۷۱: ۳۱۰-۱۸۴).

چنانکه در نمونه های بالا از کتاب اسرار التوحید مشاهده می شود، ابوسعید بیشتر با خواندن ضمیر و باطن افراد توانسته نمونه هایی از بزرگ منشی و کرامات خویش را به مراجعان خود عرضه کند که کرامات او هر دو جنبه عرفانی و شریعت را با هم دارند.

ب - نمونه های کرامات اولیا در کتاب رساله قشیریہ

۱- اینکه حضرت مریم مادر حضرت عیسی (ع) نه پیامبر بود و نه رسول ولی کراماتی داشت از جمله که هر گاه زکریا نزد او می رفت ، طعام پیش او بود یا در تابستان میوه زمستانی و در زمستان میوه تابستانی همواره در مقابلش وجود داشت و هرگاه زکریا می پرسید اینها از کجا آمده اند؟ حضرت مریم می گفت از جانب خداوند متعال .

۲- نوع دیگر کرامت اولیا به داستان اصحاب کهف مربوط است و اینکه سگ با آنها یار شد و سخن می گفت .

۳- جریح عابدی بود در بنی اسرائیل. روزی در حال نماز بود که مادرش آرزوی دیدار او را کرد . مادر جریح را فراخواند . جریح از خدا پرسید نماز بهترست یا به دیدار مادر روم ؟ چندین بار این قضیه تکرار شد. مادر جریح دلتنگ شده و گفت خداوند جریح را مرگ مده تا زانش ببینند. زنی زانیه بود در بنی اسرائیل. به آنها گفت من از جریح می خواهم که بامن زنا کند. وقتی

نزدیک جریح آمد ، مقصودش را نیافت. زانیه شبانی داشت که او را به خود فراخواند و باوی زنا کرد و حامله شد و بچه ی به دنیا آورد و گفت این بچه جریح است . بنی اسرائیل آمدند ، جریح را دشنام گفته و صومعه اش را خراب کردند. جریح نماز و دعا کرد و در همین حال از بچه پرسید پدرت کیست ؟ گفت فلان شبان . تا اینکه مردمان از این قضیه مطلع شدند و به خاطر این کارشان پشیمان شدند و از وی عذر خواهی کردند (قشیری ، ۶۴۵ : ۱۳۸۸).

- ۴- زنی در حال شیر دادن به کودکش بود. در همین حال جوانی نیکو روی براو گذر کرد. زن گفت خداوندا پسر من مثل این جوان کن. ناگاه کودک به سخن آمد و گفت یا رب چنان مکن زیرا این پسر در آینده فردی بد کار و زنا کار خواهد شد و من چنین چیزی را نمی خواهم . (همان : ۶۴۶)
- ۵- مردی روزی گاو می راند در حالی که بار بر او نهاده بود . گاو توقف کرد و گفت مرا برای بار کشیدن نیافریده اند بلکه مرا جهت کشت وزرع و کشاورزی آفریده اند و مردم و صاحب گاو از این قضیه حیران شدند (همان : ۶۴۸).
- ۶- یکی از کرامات عبدا... عمر که در سفر بود . جماعتی را دید که از ترس حمله شیر بر راه مانده اند و حرکت نمی کنند . عمر شیر را از راه براند و گفت هر چه فرزند آدم از آن بترسد ، براو مسلط کنند و برعکس (همان : ۶۴۹).
- ۷- روایت شده که روزی میان سلمان و حضرت علی (ع) کاسه ای نهاده بودند . ناگهان کاسه شروع به تسییح کرد چنانکه هر دو نفر صدای آن را شنیدند (همان : ۶۵۰).
- ۸- گفته اند جعفر خُلدی نگینی داشت که یک روز در دجله افتاد . وی دعایی را می دانست ، ناگاه آن دعا را خواند و نگین را در میان چند برگ که در میان آب بودند ، باز یافت (همان : ۶۵۲).
- ۹- ابو الخیر بصری گفته در عبّادان مردی سیاه پوست بود که در ویرانه ها زندگی می کرد . روزی من مقداری خوردنی برداشتم و به طلب او رفتم . وقتی چشم او بر من افتاد تبسم کرد و با دست به زمین اشاره کرد ناگاه همه روی زمین پر از زر شد که می درخشید . در این حال به من گفت بیار هر چه داری . من هم آنچه آورده بودم به او دادم و از حال او ترسیدم و فرار کردم (همان : ۶۷۲).

۱۰- ابوسلیمان خواص گفته روزی بر درازگوشی سوار بودم که مگسی آن را می رنجانید و سرش را در میان دو دست قرار می داد . من چوبی در دست داشتم ، بر سر او می زدم . ناگاه درازگوش سر بر آورد و گفت بزنی که بر سرخویش می زنی (همان : ۶۷۸).

۱۱- ابو سعید خرازمی گوید در سفری بودم هر سه روز چیزی پدید می آمد و می خوردم. یک بار سه روز گذشت و چیزی برای خوردن نیافتم وضعیف شدم . هاتفی آواز داد که سببی را بیشتر دوست داری یا قوتی ؟ گفتم قوتی . فوراً برخاستم و رفتم و تا داوازده روز هیچ نیافتم وضعیف نشدم (همان : ۶۹۰).

۱۲- گفته اند سهل عبدا... وقتی طعام می خورد ، ضعیف می شد و وقتی گرسنه بود ، قوی می شد و هر هفتاد روز یکبار غذا می خورد (همان : ۶۷۴).

۱۳- گفته اند ابراهیم ادهم رفیقی داشت به نام یحیی. آنها باهم عبادت می کردند . رفیق ابراهیم ادهم غرفه ای داشت که در آنجا می نشست و برای آن نردبانی نبود . وقتی او می خواست طهارت کند به در غرفه می آمد و می گفت : لا حَوْلُ و لا قُوَّةَ اِلَّا بِا... و در هوا می پرید مثل مرغ که بر سر آب می رفت و چون از وضو فارغ می شد می گفت : لا حَوْلُ و لا قُوَّةَ اِلَّا بِا... و به سوی غرفه می پرید (همان : ۶۶۳).

آنچه از کرامات در این کتاب نقل شده اند، بیشتر جنبه شریعت مداری را نشان می دهند که نویسنده با ذکاوت خاصی نمونه هایی از آنها را در کتاب خویش گنجانده است تا ازین رهگذر تفاوت معجزه با کرامت هم برای مخاطبان این پژوهش به خوبی تبیین گردد.

ج - نمونه های کرامات اولیا در کتاب تذکره الاولیا

۱- روزی مالک فرزند دینار در کشتی بود. وقتی کشتی به میان دریا رسید، مزد کشتی طلب کردند. گفت ندارم. چندان او را زدند که بیهوش شد. وقتی به هوش آمد باز از او خود طلبیدند، گفت: ندارم. بار دیگر او را زدند و گفتند: پای تو را می گیریم و در دریا می اندازیم. ماهیان دریا آمدند و هر یک دیناری در دهان داشتند. مالک دست دراز کرد و از یکی دیناری بگرفت و به آنها داد.

- وقتی آنها این حالت را دیدند، دریای او افتادند. او از کشتی پای بیرون نهاد و بر روی آب راه رفت تا از نظرها پنهان شد (عطّار، ۱۳۵۲: ۴۲).
- ۲- نقل شده که شبی حسن بصری با یارانش پیش رابعه عدویه رفتند. رابعه چراغ نداشت و آنها به چراغ نیاز داشتند. رابعه تَفی بر انگشتان دمید تا روز انگشتان او مثل چراغی افروختند (همان: ۶۶).
- ۳- نقل است که سی سال هیچکس بر لب فضیل عیاض لبخندی ندید مگر آن روز که پسرش مرده بود، خندید. گفتند: ای خواجه این چه وقت خندهاست؟ گفت: دانستم که خداوند به مرگ این پسر بود، من نیز موافقت کردم و برای رضای او خندیدم (همان: ۷۷).
- ۴- روزی ابراهیم ادهم می خواست سوار بر کسی شود ولی سیم نداشت. گفتند: هر یک دیناری باید بدهید. دو رکعت نماز ادا کرد و گفت: الهی از من چیزی می خواهید و ندارم. در وقت، ریگهای لب دریا همه زر شدند و مشتی بر گرفت و به آنها داد (همان: ۹۳).
- ۵- بشر حافی تا زمانی که در بغداد بود و تا وقتی که زنده بود هیچ چارپایی سر گیتی بخاطر احترام به او که پای برهنه می رفت، بر زمین نینداخت (همان: ۱۰۰).
- ۶- روز ذوالنون مصری در کشتی بود که جماعتی نیز با او بودند. بازرگانی در کشتی بود که گوهرش گم شد. همه به ذوالنون تهمت زدند که نزد توست و او را خوار داشتند. وقتی ذوالنون این مسائل را دید با خدا گفت: خداوند تو می دانی که من این کار را نکردم. بعد از آن هزار ماهی از دریا سربر کردند و هر یک گوهری در دهان گرفته بودند. او یکی از آن گوهرها برگرفت و به آنها داد و خود را از این تهمت مبرا نمود و اهل کشتی چون این حال را دیدند، از او عذرخواهی کردند (همان: ۱۰۵).
- ۷- روزی مادر عبدا... مبارک به باغی رفت و ناگاه پسرش را یافت که در زیر سایه گلبنی خفته بود و ماری شاخه ای نرگس در دهان گرفته و مگسها را از وی می راند (همان: ۱۴۰).
- ۸- محمد بن اسلم طوسی پیوسته وام می گرفت و به درویشان می داد. روزی جهودی نزد او آمد و گفت: مقداری قرض بر تو دارم، بازده، محمد بن اسلم گفت: چیزی ندارم. مقداری قلم تراشیده بود و تراشه آن آنجا بود. گفت: این را بردار. جهود وقتی تراشه را برداشت، فوراً تبدیل به زر شدند و جهود در حال مسلمان شد (همان: ۱۹۱).
- ۹- روزی عمرولیث بیمار شد و طبیبان از معالجه وی درمانده شدند تا اینکه سهل بن عبدا... تستری را حاضر آوردند و او را شفا داد. عمرولیث هر چه به سهل عبدا... داد، قبول نکرد. غلامش گفت: بهتر نبود چیزی بر می داشتیم تا مقداری از وامهایی که بر

گردنمان است را ادا کنیم؟ سهل گفت: اگر تو را زر می باید، بنگر. چون مرید نگاه کرد، همه دشت را دید که رز گشته و سنگریزه ها لعل شده بودند و از این کار سهل در شگفت ماند (همان: ۲۰۷).

۱۰- روزی از فتح موصلی درباره صدق سؤال پرسیدند: فتح موصلی دستش را در کوره آهنگری کرد و پاره ای آهن تافته را بیرون آورد و بر دست نهاد و گفت: صدق این است (همان: ۲۲۷).

۱۱- روزی ابوحفص حداد از جایی می گذشت کسی را دید که متحیر و سرگردان و گریان است. از او پرسیدند چه شده؟ او گفت: خری داشتم، گم شده و جز آن هیچ چیزی نداشتم. شیخ ابوحفص حداد توقف کرد و سوگند خورد تا خر باز نیابد، گامی بر نخواهم داشت. در حال خر باز آمد (همان: ۲۶۵).

۱۲- روزی ابوالحسین نوری بیمار شد. جنید به عیادت او آمد و گل و میوه آورد. بعد از مدتی جنید بیمار شد. نوری با اصحاب به عیادت جنید آمدند. پس نوری به یارانش گفت هر کدام از این بیماری چیزی را برگیرند تا جنید شفا یابد. در حال جنید شفا یافت و برخاست. نوری گفت هرگاه به عیادت ما آیی چنین آیی نه اینکه گل و میوه آوری (همان: ۳۱۹).

۱۳- ابوسعید حرّاز گفته در زمانی هر سه روز یکبار غذا می خوردم. زمانی در بادیه می رفتم و سه روز چیزی نیافتم. روز چهارم ضعفی در من پدید آمد. برجایی نشستم. هاتفی آواز داد که انتخاب کن آیا سیبی برای رفع سستی می خواهد یا طعامی برای آرامش نفس؟ گفتم: سیبی. سپس قوتی در من پیدا شد که دوازده منزل دیگر بی طعام و شراب رفتم (همان: ۳۱۲).

۱۴- روزی غلامی نزد ذوالنون مصری رفت و گفت: وام دارم و هیچ مالی ندارم. ذوالنون سنگی از زمین برداشت و به او داد. آن مرد سنگ را به بازار برد، زمرّد شده بود. آن را به چهارصد درم فروخت و وام خود را پرداخت (همان: ۱۰۶).

آنچه از تحلیل کرامات این کتاب استنباط می شود این است که شیخ فریدالدین عطار بیشتر به شرح و استفاده کردن از کراماتی پرداخته است که جنبه خارق العاده با نیروی عرفانی در هم آمیخته شده باشند تا مخاطب با خواندن آنها نوعی تقارن بین معجزه و کرامت در نظر خود مجسم سازد.

در این بخش برای اثبات ادّعی مطرح شده در این پژوهش باید گفت داشتن کرامت برای اولیای الهی که با افراد مختلف با سلیقه های مذهبی منحصر به فرد روبرو می شده اند، مانند معجزه که برای پیامبران بزرگوار ما امری ضروری و الزامی بوده، امری الزامی نبوده ولی داشتن آن را موهبتی از جانب خداوند متعال می پنداشته اند تا در مواقع لزوم بتوانند حقانیت و کمال خویش را برای مخالفان و معاندان خویش به اثبات برسانند.

نتیجه گیری

الف- در متون عرفانی بحث کرامت از جایگاه ویژه ای برخوردارست و کرامت فارغ از معانی لغوی و ثانوی خود غالباً در معنای خرق عادت که توسط اولیا و بزرگان برای اثبات حقانیت خویش و رهایی از بد گمانی دشمنان انجام می شود، جلوه دارد.

ب- در کتب عرفانی جامع مثل اسرارالتوحید، رساله قشیریه، کشف المحجوب و تذکره الاولیا، بحث کرامت و خرق عادات اولیا عمدتاً یکی از مسائلی بوده که ذکر آن برایشان مهم بوده است؛ زیرا نویسندگان این نوع کتاب ها خودشان عارف یا عارف مسلک بوده و باید می توانسته اند در جهت قانع ساختن پیروان و مریدان کراماتی از خود بروز بدهند.

ج- آنچه کرامت اولیا را از معجزاتی که توسط پیامبران انجام می شده است، متمایز می سازد، یکی اصل الزامی بودن معجزه برای پیامبر در جهت اجرای رسالت الهی و قانع ساختن پیروان و ردّ ادّعی دروغین منکران بوده در حالی که داشتن کرامت برای اولیا الزامی نداشته و دیگر اینکه هر معجزه منحصر به یک پیامبر در یک زمان خاص است ولی کرامت محدودیت زمانی و مکانی خاصی نداشته به طوری که شاید امروزه هم برخی افراد بتوانند کارهای خارق العاده ای انجام دهند که افراد عادی از انجام آن ناتوان باشند.

د- هر چند خط و مشی این پژوهش بر این اصل استوار بوده که بتواند نمونه هایی از کرامت را در سه کتاب مذکور که در دو سده پیاپی نگارش یافته اند، نشان دهد ولی ذکر این نکته خالی از لطف نیست که در کتاب اسرار التوحید عمده کرامات به کار رفته در آن، متعلق به خود شیخ ابوسعید ابی الخیر است که در عمده آنها شیخ ضمیر افراد را خوانده و از تفکر آنها باخبرست ولی در دو اثر دیگر مؤلفان سعی کرده اند کرامات افراد

مختلف را در زمان های پیش از خود و زمان خودشان بیان کرده و صرفاً قصد آنها مستند کردن کتابهایشان و دادن اطلاعاتی هرچند محدود در زمینه این ترفند عرفانی بوده است.

ه - نکته قابل توجه این است که برخی کرامات عرفا در این کتاب های مذکور ممکن است تکرار شده باشد که شاید بتوان گفت: تنها نقطه مبهم آنها، عدم اطمینان از صحت انتساب به افراد مذکور در این کتاب ها بوده است.

منابع

قرآن کریم

- ۱- ابوالمعالی نصرآ... منشی (۱۳۸۶)؛ کلیله و دمنه؛ تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران: نشر امیرکبیر، چاپ سی ام.
- ۲- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۷۵)، دیوان؛ تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ اول.
- ۳- خاقانی، افضل الدین بدیل بی علی (۱۳۸۸)؛ دیوان؛ به تصحیح سید ضیاءالدین سجادی، تهران: نشر زوار، چاپ نهم.
- ۴- دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۴)؛ لغت نامه، زیر نظر معین و جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۵- سجادی، سید جعفر (۱۳۷۹)؛ فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: انتشارات طهوری، چاپ پنجم.
- ۶- سعدی، مصلح الدین بن عبدا... (۱۳۱۹)؛ کلیات سعدی، تصحیح فروغی، تهران: جاویدان، چاپ اول.
- ۷- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین (۱۳۵۲)؛ تذکره الاولیاء، به کوشش محمد استعلامی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ اول.
- ۸- قشیری، ابوالقاسم (۱۳۸۸)؛ رساله قشیریه، به ترجمه ابوعلی احمد عثمانی، انتشارات زوار، چاپ دوم.
- ۹- گوهرین، صادق (۱۳۶۸)؛ شرح اصطلاحات صوفیه، تهران: نشر زوار، چاپ اول.
- ۱۰- مجلسی، محمدباقر (۱۰۳۷)؛ بحارالانوار، ناشر: دارالاحیاء التراث العربی، چاپ دوم.
- ۱۱- محمد بن منور (۱۳۴۹)؛ حالات و سخنان شیخ ابوسعید ابی الخیر؛ به کوشش ایرج افشار، تهران، چاپ اول.
- ۱۲- محمد بن منور (۱۳۷۱)؛ اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید؛ به تصحیح شفیعی کدکنی، نشر آگاه، چاپ سوم.
- ۱۳- محمدپادشاه متخلص به شاد (۱۳۶۳)؛ فرنگ آندراج، تهران: کتابفروشی خیام.
- ۱۴- معین، محمد (۱۳۷۵)؛ فرهنگ فارسی معین، جلد سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۵- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۰)، مثنوی معنوی، به اهتمام رینولد نیکلسون، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- ۱۶- ناصر خسرو قبادیانی (۱۳۸۸)؛ دیوان اشعار؛ به تصحیح مینوی و محقق، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هشتم.
- ۱۷- نفیسی، علی اکبر (ناظم الاطبا) (۱۳۴۳)؛ فرهنگ ناظم الاطبا، نشر خیام.
- ۱۸- نیکلسون، الن (۱۳۸۲)؛ عرفان عارفان مسلمان، ترجمه اسدا... آزاد، انتشارات فردوسی مشهد، چاپ دوم.